

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

سوال: مسئله صلاة استسقاء که می خوانند

چگونه است؟ و احياناً بارانی هم نمی آید؟ و آیا در

جایی که اصلاً احتمال بارانی نیست باید خوانده

شود؟

استاد: آن چه که ما در شرع داریم تعبد

مکلفین است به اتیان این فریضه به همین کیفیت و

به همان نحوه ای که درج شده در آن با رعایت

موازین و مستحبات و غیره و این یک حکم فقهی و

تکلیفی است که باید به این مسئله پرداخته بشود و

چه بسا در بعضی از اوقات ممکن است که باران هم

نیاید ولیکن تکلیف بر اتیان به صلاه استسقاء هست

بعضی ها این مسئله صلاه استسقا را پیش از آن که

مشروعیت و اولویت آن را مرتبط به شارع بدانند این

را به خودشان برمی گردانند لذا از این استیحاش

دارند که یک وقتی نماز استسقا بخوانند و باران نیاید،

من یادم است در بعضی از نوشته هایی که می خواندم

در آن جا نوشته بود که بعضی خاطرات مربوط به  
یعنی آقایان بود که فوت کردند البته مدتی است که  
فوت کردند که ما در جایی بودیم و مدتها باران نیامد  
و مردم هم نگران بودند لذا بعضی ها آمدند پیش ما و  
از ما درخواست کردند که صلاه استسقا بخوانیم و ما  
استنکاف کردیم و دلیلش هم این بود که گفتم اگر ما  
نماز بخوانیم و باران نیاید این ضعف شیعه تلقی  
خواهد شد که در جایی که اکثرا اینها از اهالی سنی  
مذهب هستند و شیعه بیاید نماز بخواند و بعد هم  
باران نیاید ببینید یک فقیه نظرش نسبت به احکام  
چگونه است چه قدر باید ما دور و پرت باشیم از  
مسئله که شارع وقتی که تکلیف به صلاه استسقا  
می کند به ما مربوط نیست که می آید یا نمی آید  
دیدگاه اهل معرفت و توحید را در این مورد باید  
ببینیم که اهل معرفت اصلا از خود، خودی و  
استقلالی نمی بینند که بگویند حالا صلاه استسقا بر  
آن استسقا مترتب می شود یا نمی شود می گوید شارع  
حکم کرده به استحباب صلاه استسقا و السلام تمام  
شد ما باید بخوانیم، نمی آید به ما مربوط نیست مگر

ما قیم دین هستیم ببینید اینها همه مسائلی است که ریشه در نفس دارد و بعد کار دست می‌دهد یعنی فقط مسئله به صلاه استسقا منتهی نمی‌شود قضیه برمی‌گردد به مسائل اجرایی، قضیه برمی‌گردد به بعضی از فتاوی بسیار مهم و حیاتی که شخص خود را متولی اسلام می‌داند و برای این که کم نیورد از بعضی از مسائل مهم استنکاف می‌کند، متولی اسلام بنده و جنابعالی نیستید متولی یک نفر است آن هم امام زمان است و غائب است تمام شد رفت متولی دین امام زمان است نه بنده نه امثال بنده و همه ما وسائط هستیم و سائلی هستیم به مقدار تقرب به آن مرتبه ما فقط آگاهی داریم لکن ولایت نداریم ولایت فقط مال او است ولایت بر دین و ولایت بر شرع فقط اختصاص به صاحب الامر دارد و بس تمام ما به میزان قرب به آن ساحت و به آن حریم اطلاع داریم که در آن جا چه خبر است یک کسی خیلی اطلاع دارد اطلاعی که به عنوان وحدت و عینیت است و آن شخصی است که عارف بالله و ولی الهی باشد و مستنبط احکام از مبدأ باشد این فرد طبعا به واسطه

قرب و وحدتی که دارد، وحدت در مسیر و در تجلی و مجلی به واسطه این وحدت آن چه را که منشأ از عالم ملاکات هست همان طور تشخیص می‌دهد و حالا یا مصلحت در اظهار دارد یا ندارد بالاخره در تشخیص حرفی نیست ولی برخی‌ها نه علی حسب مراتب التشکیکیه اینها به آن میزان ارتباط دارند و آن کسی که دور باشد از مرحله و پرت باشد فتاوی‌ی خلاف ما أنزل الله می‌دهد چنان که مشاهده می‌شود که چه مسائلی هست و آن کسی که نزدیکتر باشد نزدیکتر ولی باز این مصون از خطا و اشتباه نیست ما فقط همین هستیم یعنی فقط کاری که یک فرد انجام می‌دهد به عنوان یک عالم دین، فقط اطلاع خود و دوم اطلاع دیگران است، بس، نه ولایتی دارد، نه وکالتی دارد، نه وصایتی دارد هیچی ندارد تبلیغ می‌کند یک دفتر آگهی روزنامه را ندیدید می‌آیند پیش او می‌گویند آقا فلان آگهی را برای ما در روزنامه بزن یک مغازه می‌خواهیم بفروشیم یک مغازه می‌خواهیم بخریم فرض کنید که فلان دستگاه را نیاز داریم فقط نشسته نه ارتباط دارد با آن شخص

می گوید آقا آگهی این قدر پولش می دهد پس فردا هم در روزنامه آگهی درمی آید دیگر نه وکیل از طرف اوست نه ولی است هیچی نیست نشسته در دفتر و آگهی می دهد در همین مقدار کارمان ما فقط همین است کارمان این است که نشستیم در دفتر و آگهی می دهیم به افراد که مطلب این است حالا باران نیامد لعل این که امام زمان نخواهد الان در فلان جا باران بیاید به ما چه ربطی دارد مگر ما در این جا قیم دین هستیم مگر ولی دین هستیم ما چه جایگاهی باید داشته باشیم در ارتباط با احکام همین جایگاه فقط صرف اطلاع یافتن کما هو هو علی حسب الاستعداد و الظرفية و السعة این یک مسئله است که طبعاً یکی به واسطه اطلاع بر مسائل و دوم هم به واسطه آن تهذیب و نورانیت پیدا می شود و اصلاً مشخص است که هر مقدار انسان مراقبه اش بیشتر باشد به آن ملاک بهتر می تواند برسد و اما شما که الان در این جا می گوید من اگر بخوام نماز بخوانم به عنوان یک عالم شیعه هستم و بعد اگر باران نیاید این وهن شیعه است به تو چه مربوط است آیا خدا در وقتی

که تشریح کرده گفته که اگر در شأن خود نمی‌دانی که بر صلاه تو استسقای شود بخوان بسیار اگر این طور است هیچکس نباید بخواند غیر از امام زمان چه کسی در شأن خود می‌بیند همه باید بروند پی کارشان، خدا که نگفته اگر تو واجد شرایط هستی بخوان اگر نیستی بخوان آدم نمی‌خواند می‌گوید آقا ما نیستیم یعنی حکم الهی در این ظرف تشریح شده و گفته در این جا مستحب است بخواند امام جماعت و امام جماعت هم که در روایات داریم همین ائمه جماعات و صلحا هستند همین افراد اتقیا هستند همین هایی که بالاخره شیعه هستند با هزار خطا و اشتباه همین‌ها هستند این باید برود بخواند و نیت خودش را خالص کند و با این قصد برود که من کاره‌ای نیستم و تکلیفم را انجام می‌دهم به من چه مربوط است به من چه ارتباط دارد اتفاقا خیلی قضایای بود نظایر این مسئله اتفاق می‌افتاد حتی در زمان ائمه هم اتفاق می‌افتاد که یک نماز استسقای خوانده می‌شود و باران نمی‌آید و مردم شروع می‌کردند به اعتراض و شک یکدفعه باران شروع

می شد و قضیه اصلا از این رو به آن رو می شد در  
زمان مرحوم آقا سید محمدتقی خوانساری ایشان  
رفتند و دو مرتبه نماز خواندند مستحب است آدم دو  
مرتبه برود و بخواند و بعد هم مسخره می کردند و  
این انگلیسها که این جا بودند خیال می کردند که  
توپ و تانکها را آماده کرده بودند که خیال می کردند  
می خواهد تظاهرات بشود مردم بر علیه آنها  
می خواهد چه بشود و گفتند که آخر نماز هم باران  
نمی آید اینها بلند شدند رفتند بیرون دارند نماز  
می خوانند بعد که ایشان برگشتند باران آمده بود به  
حدی که نزدیک بود سیل راه بیافتد در جایی که یک  
لکه ابر هم در آسمان دیده نمی شد در هیچ کجا وسط  
تابستان بود دیگر اصلا خیلی عجیب بود این مسئله  
در فقه باید مورد توجه قرار بگیرد که نماز باران  
خواندن این نماز باران این شواهدی دارد و  
شواهدش در این جا و آن جا است و باید بر این  
اساس خوانده بشود لذا در این مواردی که شما ذکر  
کردید این به اصطلاح از بحث فقهی خارج است به  
یک معنا اجتماعی است می توانیم جزو مسائل

اخلاقی به حساب بیاوریم و جزو به کراماتی مثلا از اینگونه مسائل نسبت به اشخاص و ولی مطلب بالاتر است از حیثه کرامات است در اینجا عرض بنده این است که چرا ما قضیه را به نفس تکلیف برنگردانیم حالا شخص کراماتی داشته البته خیلی از این نماز بارانها بر اساس کرامت هم نبوده یعنی در همین کشورهای سنی گاهی خب اتفاق می افتد که نماز می خوانند و باران می آید بنده خودم یادم است یک سال که من عمره مشرف بودم آن جا گفتند قحطی است و درخواست شده بود که افراد بخوانند اتفاقا خود ما هم در همان نماز استسقا که در مسجدالحرام بود حاضر شدیم بعد از یک روز یا دو روز که اصلا برای خود ما عجیب بود اهل تسنن نماز بخوانند باران می آید ما می خوانیم نمی آید قضیه چیست خیلی عجیب باران آمد و آب راه افتاده بود چه وضعی و خیلی مردم شادی می کردند یادم است در خیابانها چه هلله ای می کردند بوق می زدند ماشینها که باران آمده نماز باران خوانده بودند التفات کردید اینها مطالبی است که خلاصه نشان می دهد ما



در کار خدا فضولی نباید بکنیم و ما نباید تصور کنیم که محور عالم قرار گرفتیم این مسئله است ما محوریت نداریم ما فقط یک آگاه کننده هستیم تمام شد و **وَمَا عَلَي الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ**<sup>۱</sup> فقط همین است خدا به آن که پیغمبرش است این را می گوید ما آمدیم یا بالاتر از جای رسول خدا می گذاریم می گوییم به وجود ما بستگی دارد و اگر ما نباشیم دینی وجود ندارد اگر لذا گاهی اوقات اتفاق می افتد یک بنده خدایی بود چندی پیش شنیده بودم نماز استسقا خوانده بود نیامده بود گفته بودند دوباره بخوان گفت بابا یکدفعه رفتیم آبرویمان رفت دیگر نمی رویم یکی دیگر برود

یکدفعه آبرویمان رفت یعنی چه این نفس است که ما دین را به خودمان مرتبط می کنیم، دین ارتباطی به ما ندارد **إِنَّ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَنْ تَشَاءُ وَ تَهْدِي مَنْ تَشَاءُ**<sup>۲</sup>

حضرت موسی می گوید دین به من ارتباط و تو

---

<sup>۱</sup> سوره النور (۲۴) ذیل آیه ۵۴

<sup>۲</sup> سوره الاعراف (۷) قسمتی از آیه ۱۵۵

ارتباط ندارد ما می‌رویم پای کوه سینا و برمی‌گردیم همه خلق سامری می‌شوند یک تغییر و تبدل پیدا می‌شود بشود مگر قرار بر این است که از اول همه مردم سلمان باشند تا آخر نه آقا پس این امتحان‌ها برای چیست این بالا و پایین‌ها برای چیست این نوسانات برای چیست تا مردم نبینند مواردی که بتواند آن موارد قابلیت این را داشته باشد که آنها را در آن مسیری که هستند نگاه دارند پس از کجا بین کافر و بین مؤمن آن‌جا حد فاصل می‌آید اگر قرار باشد با فرستادن هر پیغمبری ظفر و نصر و غلبه همراه باشد پس دیگر میزان برای ایمان و کفر از کجا برای انسان حاصل می‌شود طرف تا می‌آید پیش آن تا یک نگاه می‌کند فوت می‌کند می‌شود دیگر کافری نمی‌ماند کسی نمی‌ماند دیگر نه ابوسفیان می‌ماند نه ابوجهل می‌ماند می‌گویند تا به هر کسی نگاه کرد که بود خدا به حضرت ابراهیم علم غیب داد نگاه کرد دارند آن‌جا کار خلاف می‌کنند گفت خدا نسل این فلان فلان شده‌ها که دارند خلاف می‌کنند را از دنیا بردار دوباره نگاه کرد چای دیگر و نابودشان کرد.

ندا آمد چه خبر است بابا یکخورده چشمانت را باز  
کردیم داری کل خلاق را از ما می‌گیری بابا بنده‌های  
من همین هستند پس من توبه را برای چه گذاشتم  
استغفار را برای که گذاشتم اگر این طور است در هر  
خانه‌ای نگاه می‌کند باید آن را ببرد هوا چون کم  
خانه‌ای می‌ماند علی می‌ماند و حوضش خدا  
می‌گوید چشمت را باز کردیم نمی‌توانی طاقت  
بیاوری ما این همه داریم نگاه می‌کنیم ملائکه ما  
دارند نگاه می‌کنند چشمهایشان را می‌بندد حالا  
مسئله به این کیفیت است این قضیه قضیه‌ای است  
که بخصوص برای یک فقیه در مقام اجتهاد و خیلی  
خطرناکتر و خیلی خطرناکتر در مقام افتاء حالا  
اجتهاد برای خودش است افتاء برای بقیه است در  
مقام افتاء باید مواظب باشد بر این که این نه تنها دین  
ربطی به او ندارد به اندازه سر سوزنی ارتباط به او  
ندارد همه آنها دربست و صد درصد مربوط به  
صاحب العصر است والسلام یک سر سوزنی ارتباط  
به ما ندارد و باید در مقام اجتهاد این را داشته باشد  
که ای امام زمان این که الان من دارم این مدرک و

این مرجع را می بینم به خاطر این که خودت گفتی  
بیایم ببینم والا من نفهمم من جاهلم من هیچی سرم  
نمی شود با این دید باید مدارک و نسبت به مراجع  
نگاه کرد آن وقت آن هم لطف می کند و یا عین یا  
نزدیک به آن چه که مورد نظر او است القاء می کند  
دیگر سر از آن جا در نمی آورد که بگوید که وقتی که  
دخترها بروند در دانشگاه برای این که دیگران نروند  
عیب ندارد حجابشان را بردارند دست شما درد نکند  
عجب یعنی همانی که خود استعمار می خواهد همانی  
که کفر می خواهد ما با دست خودمان آن که کفر  
می خواهد داریم انجام می دهیم آن هم همان را  
می خواهد همان را می خواهد که بی حجابی باشد و  
بی بند و باری باشد و در به دری باشد هتک نوامیس  
باشد یعنی الان اگر امام زمان علیه السلام حضور  
داشت امام زمان فتوا می داد ای دختران مسلمان و  
شیعه در ترکیه همه چادرهایتان را بردارید خلاص  
راحت بشوید که دیگر باکی بر شما نیست زیرا اگر  
شما نروید آن جا کسان دیگر می روند به اصطلاح  
فردا هم به همین ملاک می گویند که شلواریتان را

بکنید اگر نکنید کسان دیگر می کنند پس شما زودتر  
از آنها بکنید ملاک این است دیگر ملاک این است  
که دیگران خودش می شود مثل دیگران همین را به  
اصطلاح اینها به خاطر چیست همه اینها به خاطر  
دور بودن از ولایت است همه اینها به خاطر این است  
که این مشکل و این معطل حل نشده این معطل ما  
در این جا فقط صرف آگاهی را باید داشته باشیم و  
به طور کلی وقتی که بخصوص در مبانی فقهیه مسئله  
یک مسئله اتفاقا مهمی است که من این مطلب را اگر  
خدا توفیق بدهد البته به دنبالش هستم نه این که  
وعده سر خرمن نیست نبوده و خودم پیگیر هستم  
مطالبی که به طور کلی تا به حال مطرح می شده چه  
در کلیه مباحث نظری چه مباحث فقهی و این یک  
چیزی است که به نظر من جایش در فقه ما و در  
فلسفه ما خالی است و او این است که مسائل فقهی  
ما فقط یک مسائل و روند خاص خودش را دارد که  
یک سری فرض کنید مدارکی هست چه آیات باشد  
سنت باشد روایات باشد و رجال و امثال ذلک که این  
یک روندی دارد که شخص از یک نقطه به نقطه

دیگر می‌رسد و طبعاً در این سیر گاهی اوقات به نتیجه می‌رسد گاهی اوقات نتیجه خلاف برای او حاصل می‌شود همین طور در مسائل فلسفی هم همین طور است.

یک سری مسائلی که فقط در جنبه فلسفه بحث می‌کند و نسبت به مطالب فلسفی خشک و دو دو تا چهار تا می‌آید جلو و مطالب را به اصطلاح دسته بندی می‌کند خب این البته روشی بوده که تا به حال بر این اساس بوده ما نسبت به مسائل دیگر یک همچنین مسئله ای هم داریم.

یکی از مسائلی که از مدتها مورد نظر من بود و این را نسبت به مسائل فلسفی من می‌خواستم اعمال کنم اگر خدا بخواهد شاید یک مقداری که از حجم اشتغالات ما کم بشود ما به این قضیه پردازیم البته اگر خدا بخواهد دیگر و او این است که مسائل فلسفی همراه با سایر جهات و آن حقایق خارجی نفس الامری چه در مسائل تکوینی یا مسائل تشریحی و امثال ذلک مورد بررسی قرار بگیرد یعنی همراه با او باید این مسائل مطرح باشد یک فیلسوفی که

نسبت به مسئله علت و معلول می‌خواهد بررسی کند بدون اطلاع بر اعجاز انبیاء و خوارق عادات نمی‌تواند این مسئله را بررسی کند یعنی اگر یک شخصی بیاید و مسئله علیت را فقط از یک دریچه یا در مقام استعداد و فعلیت همین طور بخصوص حالا در حرکت جوهری و اینها که در آن جا صحبت شد و اینها اگر بخواهد انسان بررسی کند نمی‌تواند فقط و فقط بر اساس مشاهدات عینی روزمره خودش نگاه کند من حیث المجموع زیرا پدیده‌هایی که اتفاق می‌افتد فقط منحصر در یک مجرا نیست یکی از آنها را ما داریم می‌بینیم که الان این درخت سبز می‌شود فرض کنید که باغبان می‌کارد یک نهال بوده می‌رود بالا این یکی از آنها است هزاران هزار پدیده داریم که این پدیده‌ها از دیدگان ما غائب است و پدیده خارج است و مگر مبانی فلسفی ما نباید بر اساس حقایق و عینیت تکوینی خارجی باشد.

وقتی علامه طباطبایی در مسئله علیت به این نقطه می‌رسد که در مسئله علیت فقط برداشت زمان هست ولی نفس آن حقایق عرضیه که عبارت است

از تبدل جوهر به جوهر دیگری تا وصول به آن فعلیت باید باشد وقتی به این نتیجه می‌رسد از کجا می‌رسد از همین برداشتی که نسبت به وقایع خارجیه دارد انسان پیدا می‌کند و این وقایع خارجیه را می‌خواهد در ماوراء طبیعه تسری بدهد ولی وقتی که انسان از دیدگاه دیگری می‌خواهد به این قضیه نگاه بکند و خودش مشاهده می‌کند یا خودش تجربه می‌کند یا خود آن شخصی که می‌خواهد نظریه بدهد تجربه این مسئله را می‌کند این که خودش بیاید یک خارق عادت از او سربزند یا این که نه خودش مشاهده می‌کند و مطلب را می‌فهمد و یا این که از او سوال می‌کند و به کنه مطلب می‌رسد که قضیه این طور نیست اصلاً تبدل جوهر به جوهری نیست تبدل یک جوهر به جوهر دیگر است همین بین دیگر این دو فاصلی نمی‌تواند بیفتد آن وقت از این جا پی می‌برد به این که در تحقق اعیان خارجی نیاز به حصول جواهر متدرجه الحصول نیست برای رسیدن به یک فعلیت و به یک حصول فعل زمین تا آسمان یک مرتبه یک نظریه فلسفی تغییر پیدا می‌کند خب



این از کجا پیدا می شود وقتی که این را می بینی این را هم بین نه این که این را تنها بینی این را هم بین و موارد دیگر را امام رضا علیه السلام که اشاره می کند به صورت اسد برقمایش امام رضا چه می کند می آید سلسله طولیه را طی می کند سلسله عرضیه را عرضیه کجا بود خاکی نیست صورتی نیست مسئله ای نیست هیچی نیست اگر به امام رضا بگویند این صورت را تو چیز کردی حضرت بالاخره شاعر هست نسبت به فعلی که انجام می دهد یا نه نعوذ بالله شاعر است خودش شاعر براین است که این اراده او اولاً به چه تعلق گرفته و ثانیاً به چه و هلم چرا اگر از حضرت سوال بکنی من دارم از طرف حضرت جواب می دهم اگر سوال بکنید حضرت هم می گویند من یک اراده بیشتر نکردم این صورت را تبدیل به عینیت کردم تمام شد

تلمیذ: آن هم سیر تکوینی است نسبت به

بشیر

استاد: خب آن یکی سیر و این هم یک سیر

تلمیذ: قاعده کلی می خواهد ارائه کند

استاد: اگر می‌خواست قاعده کلی ارائه بکند

نمی‌آید قضیه حضرت عیسی را بگوید **إِنَّ مَثَلَ عِيسَى**

**عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ** کجایش قاعده کلی است اتفاقاً

می‌خواهد خرق قاعده کلی کند یا در قضیه آدم که

نمی‌آید این قضیه را مطرح بکند **فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ**

**فِيهِ مِنْ رُوحِي فَفَعُّوا لَهُ سَاجِدِينَ**<sup>۲</sup>

تلمیذ: آنجا چه می‌خواهد بگوید

استاد: سیر حرکت نفس از عالم جمادی به

سمت عالم انسانی این را می‌خواهد در این جا بیان

بکند که این نفس قدرت و قابلیت این را دارد که از

یک وجود غیر متحرک به حیات حیوانی متبدل بشود

کم کم تا برسد به این به آن مرتبه انسانی

تلمیذ: نفس ناطقه‌ای نبوده

استاد: نفس ناطقه نطفه بوده نفس ناطقه همان

نطفه است که در سیر به این جا می‌رسد صحبت ما

در همین روزها در این بود دیگر که وقتی شما مسئله

زمان را بردارید تمام این حقایق خارجی به صورت

---

<sup>۱</sup> سوره آل عمران (۳) آیه ۵۹

<sup>۲</sup> سوره الحج (۱۵) آیه ۲۹

یک امر ثابت در این جا درخواهد آمد همانی که قرار است راجع به آن صحبت کنیم آن امر ثابت از کجا نشأت می‌گیرد همان امر ثابت از یک حقیقتی که در طول این سیر نهایتش او است ولی ما آن نهایت را نمی‌بینیم ما قدم اول را می‌بینیم بعد باید منتظر بشویم برای قدم دوم علقه بعد منتظر بشویم برای مضغه ثم همین طور **فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ**<sup>۱</sup>

این برای دیدن اینها باید به انتظار بنشینیم حالا در خود نفس الامر هم این مسئله معدوم است یا این که این مسئله محقق است، خدا می‌خواهد این را در این جا بفرماید آن حقیقت ثابت نفس الامری چطور در بستر زمان و مکان و در بستر اعیان خارجیہ مراتبی را طی می‌کند این یک مسئله است از آن طرف اراده او هم نسبت به مسئله دیگری هست آن نسبت به امر این امر تعلق می‌گیرد به این مسئله متدرج الحصول در بستر زمان یک مطلبی هم بالاتر از این است که **إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ**<sup>۲</sup> وقتی امر

---

<sup>۱</sup> سوره المومنون (۲۳) قسمتی از آیه ۱۴

<sup>۲</sup> سوره یس (۳۶) آیه ۸۲

تعلق بگیرد به ماده کن تکوینیه این کن تکوینیه آن  
 یکون تکوینیه را به دنبال دارد بدون این که این  
 مقدمه طی بشود هر دو یک اراده است یک اراده اراده  
 از تبدل یک صورت به صورت دیگر بدون فاصله  
 صورت دیگر یک اراده از تبدل یک صورت به  
 صورت دیگر با طی آلاف من الصور العینیه و صور  
 الخارجیه هر دو یکی است هر دو یک مسئله است  
 اتفاقاً این مسئله برای این مطرح شد تا انسان اراده و  
 قدرت مشیت خدا را در یک طریق نداند **كُلَّ يَوْمٍ هُوَ**  
**فِي شَأْنٍ**<sup>۱</sup> یعنی فی کل دور هو فی شأن امروز به این  
 نحو است فردا به نحوه دیگر است و هر دو در واقع  
 یکی است این معجزه امام هم در طی این مطالب  
 فلسفی بیاید این واقعه بیاید این مسئله تجرد و اینها  
 بیاید لذا من یک طرحی که در این مسئله دارم عرض  
 می‌کنم اگر یک قدری از مسائل یکخورده تخفیف  
 پیدا بکند همین مسئله ای که در دست داریم در این  
 جا خلاصه به یک شکل دیگری به طور کلی فلسفه  
 و عرفان نظری مطرح می‌شود اصلاً غیر از آن چه که

---

<sup>۱</sup>سوره الرحمن (۵۵) آیه ۲۹

در این ۱۴۰۰ سال مطرح بوده یعنی یک فلسفه عینی  
یک فلسفه ملموس که انسان این فلسفه و مبانی را با  
وجود خودش حس کند یعنی مشهودش بشود و  
وجدانی او بشود صرفاً این نباشد که مسائل خشک  
و جامد چه در عرفان نظری چه در عرفان منتهی خب  
در مسئله عرفان نظری باید به مبانی و مدارک و  
مراتبی مراجعه کرد که آنها مفتوح و معلوم هستند و  
به هر چیزی نمی‌شود در آن جا تمسک کرد آن یک  
قدری قضیه‌اش مشکلتر می‌شود و دقیقتر می‌شود  
چون می‌رود در مباحث شهود و کشف و اینها که  
ملاحظات خاص خودش را دارد و اما مطلب دیگری  
که قبلاً مورد نظر من بود و کم کم همین طور پیش  
آمد این بود که نسبت به مسائل فقه هم قضیه همین  
است یعنی فرض کنید وقتی که یک مرجعی و یک  
مجتهدی نسبت به یک مسئله فقهی می‌خواهد  
بررسی بکند نباید فقط صرفاً آن روایت را ببیند یا  
صرفاً یک مبنای اصولی را مد نظر قرار بدهد یا صرفاً  
فرض کنید که آیه‌ای را بلکه باید حقیقت این مبنای  
تکلیفیه ملاکش برای این مجتهد روشن بشود

مناطش باید برای او مشخص بشود و بعد با آن ملاک  
بتواند نسبت به یک مطلبی فتوا بدهد، اجتهاد بکند  
ولی لازمه آن این است که به جوانب و اینها بتواند  
اطلاع داشته باشد این مطلب جایش خالی بود یعنی  
جای این قضیه خالی است که چطور انسان این  
مسئله را می‌تواند دریابد مسائل مختلفی انسان  
می‌تواند ببیند فلان شخص در فلان جا با این که عالم  
بود این طور حکم کرد در فلان قضیه طور دیگری  
همین مسائل شخصیه ای که ما در روایات داریم  
همین بسیاری از مواردی که فرض بکنید که ما در  
اخبار مشاهده می‌کنیم اینها همه به همین قضیه  
برمی‌گردد یعنی به این جا برمی‌گردد که ما فقط صرفاً  
یک ظهوری را داریم می‌بینیم یک قضیه و مسئله‌ای  
را داریم می‌بینیم و بعد او را می‌خواهیم گسترش  
بدهیم و از او حکم کلی استنباط کنیم در حالتی که  
اگر اطلاع داشته باشیم مانند افرادی از بزرگان مثل  
مرحوم آقا اینها مطالب مختلفی نقل می‌کنند و چه  
بسا متضاد همه اینها برای چیست گیرم بر این که  
اینها همه درست است یعنی واقعا این منقول صحیح

بوده ولی صحبت در این است نیست توجهی به فضای موجود نداشتند و با روحيات ایشان آشنایی نداشتند و با خصوصياتشان آگاهی نداشتند می آیند این مسئله را سرايت می دهند به همه افراد می گویند که ما با آقا در فلان مجلس شرکت کردیم ایشان به صاحب خانه گفتند شما فلان کار کنید شما اشکال ندارد سوال کرد ایشان گفتند که نخیر هیچ اشکالی ندارد در حالیکه در جای دیگر همین قضیه سوال می شود می گویند نه نباید انجام بدهید تناقض است در حالتی که در این گونه مطالب بنده خودم بودم چرا از دیگری بگویم بنده خودم بودم در بسیاری موارد می دیدم الان این موضوع موضوعی است که شرایطی که در آن شرایط این مسئله قرار دارد آن شرایط اقتضای این مسئله را می کند اگر ما هم یک همچنین اشرافی داشتم در یک همچنین شرایطی ما هم همچنین حکمی می کردیم رسیدن به این مطالب محل و جایی برای صحبت و تأمل دارد من در افق وحی یا در جلد دوم اسرار ملکوت هست که آن قضیه رفتن آن عالم را در مشهد که خودم بودم در

زمستان و راجع به وقف آن مساجد و مدرسه‌های خیرات خان که وارد در حرم شد سوال کرد و ایشان جواب دادند که وقتی که زوار امام رضا احتیاج به مکان دارند باید این مکان برای آنها حاصل بشود طی امکان که نداریم فرض کنید که توسعه در مکان پیدا بشود این مدرسه یک پانصد متر جایش را عوض کند یک زلزله بیاید زمینش را بردارد ببرد آن جا یک زمین دیگری جایگزینش بشود این را که نداریم مدرسه سرجایش است و الان زوار امام علیه السلام در مضیقه هستند و از آن طرف هم مسئله وقف باشد در اینحال مجتهد عادی می گوید آقا وقف است حرام است چرا که زیارت امام رضا مستحب است یک کسی بود می گفت که آقایان نماز جمعه واجب است زیارت امام مستحب است یعنی زیارت امام نروید در یک شهری یکی از این شهرها می گفت شهرهای جنوب می گفت زیارت امام مستحب است ولی نماز واجب است بلند شوید بیایید نماز یکی هم مسائل را این طوری بیان می کند در حالتی که آن کسی که به حاق دین رسیده باشد امام را اصل می داند امام رضا



اصل است نماز و روزه و وقف و جهاد و حج و زکات و خمس فرع است اصل امام رضا است بر این محوریت باید نماز شکل خودش را پیدا کند حج شکل خودش را پیدا کند زکات باید پیدا بکند نماز باید پیدا بکند صوم باید پیدا بکند همه اینها بر محوریت امام رضا و امام زمان است که باید جایگاه خود پیدا بکند آن اصل می شود و بقیه فروع می شوند وقتی همه شد فروع فرعی مترتب بر اصل است اگر اصل در یک جا برای او یک حکم خاص پیش آمد فرع هم متأثر می شود ببینید یک فقیه واقعی این را آن دارد می فهمد این دارد چه می گوید این فقط کتاب لمعه را باز کرده باب الوقف یحرم تبدل الوقف فی غیر الوقف الشخصی من موقع الی موقع ابدا این همین را فقط خوانده دیگر هیچ چیزی نخوانده نه از امام رضا سردر می آید نه می داند وقف دو گونه است یک وقف عام داریم یک وقف خاص داریم در وقف خاص تبدل جایز است در وقف عام جایز نیست همین خشک و جامد آمدند جلو و بعد هم از آن طرف نگاه می کند می بیند روایت داریم

پیغمبر فرمودند که پاره تن من در طوس است هر کسی او را زیارت بکند بهشت بر او واجب می‌شود یا ثواب چیز می‌دهند نگفته است که واجب است گفته هر کسی زیارت کند خدا به او ثواب می‌دهد پس این مستحب است آن تصرف در وقف حرام می‌شود، زیارت امام رضا علیه السلام می‌شود مستحب و مستحب نمی‌تواند با واجب در این صورت تقابل بکند پس وقف می‌آید و زیارت امام رضا را کنار می‌زند معنای کنار زدن یعنی چه نه این که معنایش این است که زیارت به طور کلی نیست یعنی آن فضایی را که باید برای التجاء و رجوع مردم است آن فضا را سلب می‌کند زوار در مضیقه قرار می‌گیرند در ناراحتی قرار می‌گیرند واقعا اگر فرض کنید که در الان اگر وضعیت حرم‌ها مثل همان وضعیت زمان شاه بود که ما می‌رفتیم با این ارتباطات اصلا مگر امکان بود چطور از آن درون مسجد گوهرشاد مردم می‌توانستند بیایند و بروند آن موقع که اصلا وسایل که ما می‌رفتیم وسایلی نبود با چه فشاری ما می‌رفتیم این فاصله بین دو صحن را طی

می‌کردیم مگر امکان داشت با آن امکنه و با آن طرقات و با آن فضا این جمعیت از ایران از سعودی از کشورهای خارج اینها همه برای زیارت امام رضا بیایند و بتوانند بروند و در فشار قرار نگیرند چه کسی گفته باید در فشار قرار بگیرند زائر باید بهترین امکانات را برای زائر امام رضا قرار داد باید جا داد مجانی باید به زائر امام رضا جا داد مجانی باید غذا داد اینها بر عهده حکومت اسلام است که زائر ائمه را این طور تجلیل کند امام رضا کم پول ندارد تا بخواهی پول دارد اینها همه برای کیست برای زوار است اینها برای آن کسانی است که می‌آیند باید حکومت زوار ائمه را اسکان بدهد باید غذا بدهد باید بهداشت آنها را انجام بدهد حالا مسافرت‌های دیگر خب طرف می‌خواهد برود تایلند هر غلطی می‌خواهد برود بکند به جهنم ولی برای کسی که می‌خواهد به زیارت امام رضا برود کسی که می‌خواهد به زیارت امام حسین برود کسی که می‌خواهد به زیارت مکه و مدینه برود مسئله فرق می‌کند خیلی فرق می‌کند می‌فهمید چه دارم می‌گویم

متوجه هستید حاکم اسلام باید برای این ها ایجاد رفاه کند نه این که بیشتر از آنها پول بگیرد باید در صدد احیاء و تعظیم شعائر ولایت قرار بگیرند چون همه هستی ما صاحب الزمان است و مظاهری که در این ولایت قرار گرفته در بقاء ارض قرار گرفته یک مقداریش در عراق یک مقداریش در آن جا امام رضا علیه السلام حضرت معصومه سایر امکنه‌ای که هست در این جا حضرت عبدالعظیم حسنی که حضرت می‌فرمایند من زار عبدالعظیم کمن زار الحسین بکربلا ببینید از امام و از معصوم آمده این مسئله شوخی نیست قضیه اینها چیزهایی است که بر عهده حکومت اسلام است این که بیاید و اینها را رشد بدهد و ترویج بدهد و مسئله ولایت را در نفوس زنده کند بهترین امکانات را باید در اختیار زوار امام رضا قرار داد بلیط هواپیمای مشهد باید از همه هواپیماها کمتر باشد تا افراد بروند آن جا می‌خواهی اضافه کنی بلیطهای مسافرت‌های خارج بی بند و باریها را هر چه می‌خواهی اضافه کن برای امام رضا را باید کم کرد از بهترین قطارها را باید

باری مشهد قرار داد بهترین اتوبوسها را باید برای آن  
جا قرار داد نه اتوبوسهای خراب را بگذارند آن جا و  
آن هم اصفهان و شیراز و نمی دانم فرض بکنید که  
چیز را ببینید دیدگاه چقدر تغییر می کند و اگر برای  
فقیه این دیدگاه حاصل بشود آن وقت در همه  
استنباطات دیگر فرق می کند دیگر فقط اختصاصی  
به مدرسه خیرات خانه و فرض کنید که توسعه  
صحن های و .. امام رضا علیه السلام دیگر نمی ماند  
در همان زمان سابق یادم است وقتی که ولیان آمده  
بود و تخریب می کرد بسیاری از افراد بر او اعتراض  
کردند یکدفعه آمدند پیش مرحوم آقا و گفتند که آقا  
ولیان آمده تخریب کرده خانه ها را و وقف را ایشان  
فرمودند پس چطوری باید این صحن و سرای امام  
رضا وسعت پیدا کند از آسمان که نمی شود بیاید  
زمین اضافه بشود همین باید بشود دیگر بله حالا به  
خاطر این که چون وابسته به دستگاه بود به او فحش  
هم می دادند خب حالا اگر ما در این زمان باشیم  
همین کار را نباید انجام بدهیم باید نفس این کار را  
انجام بدهیم از نکنیم چکار کنیم پس چه توسعه ای

پیدا بکند پس چگونه توسعه پیدا می کند این هم یک مسئله است دیگر مسائل اجتماعی و اینها که دیگر .. که بایستی انجام بشود این قضیه قضیه ای است که به طور پراکنده مطرح شده من یک همچنین طرحی را دارم که در خلاصه در صلاه جمعه مرحوم آقا چون بالاخره مربوط به ایشان بود نخواستم این قضیه در آن جا اعمال کنم لذا حواشی که در آن جا زدم فقط صرفا حواشی فقهیه است البته در لابه لای آن هم اگر ببینید مسائل مربوط به آن چیزها مطرح شده که امام جمعه باید چه بگوید و چه مسائلی را مطرح کند در مسائل اخلاقی چه باید بگوید آن جا یک مطالبی را ما خلاصه گفتیم که باید مستقل باشد و از خودش باید چیز کند نباید کسی بر او تحمیل کند مطالبی را نباید بر او تحمیل کرد باید خودش از روی فهم خودش و از روی اطلاع خودش بایستی که آن چه را که صلاح می داند صلاح افراد و جامعه و صلاح ابقاء حکومت اسلام می داند باید بیاید آنها را بیان کند مطالبی را عرض کردم ولی باز خیلی جای صحبت داشت که آنها را من حالا گذاشتم برای بعد اگر خدا

توفیق بدهد این نکته را که در اجتهاد و تقلید مرحوم آقا که در دست داریم اعمال می‌کنیم این مسئله البته این جا هم جایش خیلی زیاد است منتهی حالا انشاء الله تا خدا کی به ما این توفیق را بدهد که بتوانیم چون واقعا این خیلی فکر مرا گرفته این مسئله اجتهاد و تقلید با توجه به سایر کارهای دیگر و مسائل دیگر همین طور مانده و حالا دیگر اگر خدا بخواهد در کیفیت سیر استنباط و اجتهاد یک تکانی شاید بدهد و از نقطه نظر کیفیت اطلاع مجتهد بر مبانی و ورود در مطلب که از کجا وارد شود و رودیش کجا باشد و خروجیش کجا باشد این خیلی تأثیر دارد یکدفعه ممکن است بیان یک قضیه و یک حکایت به طور کلی اصلا نتیجه را چیز دیگری برای آن مجتهد در مقام استنباط این را حاصل می‌کند و بعد هم دیگری در و پیکر نخواهد شد یک خرده حساب و کتاب پیدا می‌کند

تلمیذ:

استاد: الامور مرهونه باوقاتها و تکالیف که خود همین استنباط یکی از همین است این هم

مرهون به استعداد و اطلاع خود شخص هست ما که نمی‌گوییم که معصوم هستیم ما می‌گوییم در قدر امکان نسبت به آن حقایق و حوادثی که در بیان این تکلیف از ناحیه امام علیه السلام دخیل بوده است ما اطلاع پیدا نکنیم ما این را می‌خواهیم بگوییم و اما این که در نفس ملکوتی امام علیه السلام چه می‌گذشته ما که خبر نداریم امام برای چه این مطلب را فرمودند و چه علتی داشته که در این جا این حکم را کردند به آن میزانی که فرد بتواند اطلاع پیدا بکند و برای او اطمینان پیدا بشود. اگر اطمینان پیدا نشد نباید بگوید. مگر مجبور است استنباط کند؟ چه کسی گفته که هر شخصی که وسایل باز می‌کند بیاید به مردم فتوا بدهد؟ تمام اینها در صورتی است که انسان اطمینان قلبی پیدا بکند برای این که این حکم و نتیجه‌ای که به او رسیده نتیجه موافق با آن مکنون امام بوده حالا بر حسب آن فهم خودش و سیر وجودی خودش لعل این که بعدا این مسئله تغییر کند و بعد با گذشت زمان رأیش تغییر پیدا کند این همه اختلاف در فتاوا که است برای چیست



تلمیذ: آنها که این قاعده را قبول ندارد

استاد: ما هم همین طور ما هم بر حسب

همین است اگر ما بر همه امور اطلاع داشتیم دیگر

حکم لایتنغیر خواهد بود ولی نه مجتهد با وضع فعلی

و با شرایط فعلی و با نقائص فعلی این چه روشی

است آیا روشی است که تا به حال بوده یا این روش

است این روش أقرب است من نمی گویم که این صد

درصد منطبق است می گویم این أقرب به واقع است

این چیزی است که نبوده تا به حال یعنی در کتب

فقهی از اول فقط از کتاب طهارت تا آخر دیات

فرض بکنید که این حکم را نقل می کند فتوا را نقل

می کند و بعد هم استدلال می کند حالا چه شرایع

باشد، جواهر باشد، لمعه باشد هر چه می خواهد

باشد خلاف باشد امام این را فرمودند فلانی این را

می گفته و به اصطلاح مسئله این است فقط نفس

تکلیف و نفس حکم گفته می شود حالا یا روایات

متضاد نقل می شود یا نمی شود فرض کنید که در

جواهر همه را هم تازه را نمی آورد گزینشی می آید

ایشان نقل می کند بعد هم با آن کیفیت خیلی ناقصی

که خودتان می‌بینید که دیگر چطوری وارد مسئله می‌شود در همان جایی که جای عمق دادن است یکدفعه می‌گوید والله العالم و نمیدانم مسئله را تمام می‌کند و می‌رود و با یک تشکیکی قضیه ختم می‌شود ولی اگر قرار باشد بر این که فرض بکنید که یک باب الطهاره یک فقیهی بخواهد بنویسد دیگر در آن جا فقط یک روایت نمی‌آید نقل بکند بلکه می‌آید وضعیت طهار و کیفیتش و آن چه که راجع به او آمده که خیلی مسائلی هست که در همان طهارت و کسب طهارت و نظری که امام علیه السلام دارد نسبت به طهارت موارد مختلف کیفیت انفعال شیء قلیل باشد غیر قلیل باشد از مایع‌ها باشد کیفیت میعان فرض کنید که اگر مایعی باشد یک فضله بیافتد همه مایع نجس می‌شود یا فقط یک محدوده خاص نجس می‌شود میزان میعان باید چقدر باشد آیا قابل تسری است اینها همه چیزهایی است که چیز نیست یعنی فقط فرض کنید که طهارت چیزهای دیگر که حالا خیلی چیزهای مهمی است که انسان با توجه به برداشت امام از مسائل مختلف در باب طهارت به

دست بیاورد که منظور از انفعال چیست این که حضرت می‌فرماید منظور از قلیل بودن چیست منظور از میعان چیست میزان غلظت میعان این به چه نحو است اینها همه چیزهایی است که یکدفعه ممکن است برای انسان یا خلاف آن چه که تا به حال مطرح بوده برای انسان حاصل کند مسئله را و این به چه می‌ماند بسته به این می‌ماند که انسان نسبت به قضایا حوادث پدیده‌ها مطالب خودش کیفیت برخورد بزرگان با این گونه مطالب به چه نحو و به چه کیفیت است مسئله است فرض کنید که الان یک فضله بیافتد همه می‌گویند آب نجس است و برنج هم نجس است و چون این در همه سرایت کرده و تمام شده رفته در حالی که این طور نیست قضیه فقط در یک محدوده خاص خودش را دارد بقیه به اصطلاح پاک است حالا به دست آوردن این مسئله گاهی اوقات انسان ممکن است خودش از یک مسائل شخصی به یک نتایجی برسد تجربیات شخصی خودش با افراد برسد به این مسئله و این آن وقت نشان می‌دهد که پس آن را که فرض کنید که

در روایات هست که اگر دارد که همه نجس است پس یک چیز دیگری بوده است عین این که ما الان داریم مشاهده می‌کنیم نبوده آن یک ضربانی داشته یک انتشاری داشته چیز خاصی نبوده این بینش و انبساط فکر به واسطه یک اشرافی به وجود می‌آید که این اشراف ملزوم اطلاع بر حوادث و قضایایی است که در ارتباط با این مطلب می‌تواند قرار بگیرد.

تلمیذ: این دیگر فرق کلام است

استاد: نه نه نه عین کلام امام است کلام امام

در این زمینه بوده ما کلام امام را نفهمیدیم

تلمیذ: اصالة الاطلاق با وجود مقدمات

حکمت را شما جاری نمی‌کنید

استاد: اصالت الاطلاق خود مقدمات حکمتی

که در آن جا فرض کنید که عدم البیان است یکی این

است دیگر در صورت عدم البیان ما می‌گوییم در آن

جا بیان است منتهی بیان از دیدگاه شما مخفی است

وقتی که در یک مسئله امام علیه السلام در قضیه علی

بن یقظین حضرت به او دستور می‌دهند که به این

کیفیت عمل کن این در این جا چه مطلبی را شما

استنباط می‌کنید افراد دیگر باشند می‌گویند یک  
واقعه شخصیه از آن طرف هم آن موسی بن جعفر  
است نه اطلاع داریم نه چیزی در این جا تقيه است  
تقيه هم خلاف ما أنزل الله است و ما انزل الله فقط بر  
حسب شيعه دارد انجام می‌دهد و این در آن جا به  
خاطر حفظ دماء امام عليه السلام علی خلاف ما انزل  
الله به نحو موقت حکم خلاف را حضرت تشریح  
فرموده علی خلاف ما أنزل الله وقتی که آن مسئله  
تمام شد آن برمی‌گردد به حالت اول و به کیفیت اول  
این آن چه گفتیم و دیگر قابل تسری نیست قابل چیز  
نیست این مسئله مربوط به امام است شما در همین  
مسئله اگر این دیدگاه شما آمد و نسبت به این مسئله  
تقویت شد اصلاً خودتان می‌توانید موارد دیگری را  
بتوانید استنباط بکنید نه فقط در این جا در فلان قضیه  
فلان زن می‌خواهد فلان کار را انجام بدهد حالا در  
این موقعیت اشکال ندارد فلان مرد فلان کار را  
می‌خواهد انجام بدهد در این جا عیب ندارد این که  
دیگر علی بن یقطين نیست هارون نیست شما با  
توجه مجتهد با توجه به آن ملاکی که به دست

می آورد در کیفیت وضو در آن جا می تواند خود او  
مواردی را که اگر امام علیه السلام بودند خود امام  
علیه السلام این طور دستور می دادند این می تواند به  
آن جا برسد البته باید اطمینان پیدا بکند نسبت به این  
قضیه

تلمیذ: با قیاس خطرناک می شود

استاد: هان آن جا دیگر بله آن جا دیگر همین

بایستی که مراعات کرد در این مسئله و به آن ملاک  
رسید و بعد از این که انسان به آن ملاک رسید با  
قیاس این مسئله را می تواند فرق بگذارد می تواند  
جدا کند اگر برسد لذا قبل از این که آن جا برسد  
نمی تواند انجام بدهد من نگفتم که لذا گفتم هر کسی  
نمی تواند وسائل را باز کند فتوا بدهد ولی کسی که  
این مجرا و این جریان را طی کند با این سرمایه ای  
که دارد به آن اطمینان می تواند برسد با حفظ آن  
اصول

تلمیذ: و لو عرف این را متوجه نشود مثلاً از

لحاظ باطنی این به اتحاد وجودی با امام رسیده  
می گوید من مطمئن هستم که این منصوص العله

است و علت حکم برای من این است ولو اینکه

عرف برداشتی از این ندارد

استاد: نکند

تلمیذ: شخصی نمی شود آن مسئله

استاد: نه

تلمیذ:

استاد: عرف خودش این را از ما می گیرد ما

داریم برای عرف تکلیف تعیین می کنیم عرف بر این

اساس آمده جلو و به این جا رسیده الان در عرف

قبل از این که فرض کنید که این مسائل را ما بخواهیم

این طور واضح مطرح بکنیم مثلاً از مسئله کافر، عرف

چه می فهمد از مسئله فرض بکنید که طهارت

نصاری چه می فهمد این عرف را ما آمدیم برایش

تعیین کردیم شخص یکدانه مسیحی آورده در منزل

زمان شاه مرحوم آقا وقتی می خواست برود یواش به

مرحوم آقا گفت آقا دستتان را آب بکشید مثلاً

مصافحه کردند این یک آدمی معمولی در عرف بود

ما آمدیم برای این عرف تعریف کردیم که آقا

مسیحی نجس است یهودی نجس است وقتی که ما

بیاییم و فرهنگ را عوض کنیم عرف هم عوض می شود عرف هم دیگر همچنین فرهنگی نخواهد داشت

تلمیذ: فرمایش سابق شما بر این بود که ما

باید بر اساس عرف حکم صادر کنیم

استاد: این مسائل عرفی آن جا که آن که دو تا

است یعنی این مفاهیم عرفی است همان آن متفاهم

و اینها چون رسول خدا با عرف به اصطلاح صحبت

می کند این قضیه فرق می کند، این ملاک احکام است

تلمیذ: تشخیص موضوع عرف دخالت دارد

استاد: بله

تلمیذ:

استاد: خیلی اصلا مسائل زمین تا آسمان تغییر

می کند فقط قضیه به نماز و روزه ختم نمی شود به

دماء برمی گردد به نفوس برمی گردد به اعراض

برمی گردد آن جاها را می خواهیم چه کنیم صاف

بگوید فلانی اعدام یک حرف می زند مرتد است

یعنی چه آخر این **والذین یحاربون الله** از کجا درآید

**یحاربون الله** لا یحاربونی همین ها است مسائلی که



صدای همه درآمده خیلی قضایا هر کسی آمده دارد  
فتوا می دهد هر کسی آمده دارد نظر می دهد هر کسی  
آمده دارد تعیین می کند ریش به صورتش درنیامده  
طرف دارد می آید حکم بیان می کند فتوا می دهد الان  
یکی از مسائلی که خب هست دو نفر بیایند کار  
خلاف انجام بدهد بیاید به شما بگویند این خودش  
دارد اربع مرات اقرار می کند و آن از ترس قیامت مثل  
آن زنی که رفت پیش امیرالمومنین دیگر کسی  
مجبورش نکرده بود خودش رفت ولی امیرالمومنین  
نگاه می کند می بیند این عقوبت برای این نیست به  
این سیما نمی خورد این آن چیزی است که مجتهد  
باید بفهمد که این قیافه به این می خورد یا نمی خورد  
گرچه آمده گرچه خودش تقاضا کرده گرچه خودش  
اقدام کرده خودش طلب می کند و آن جوانی که آمده  
و می گوید مرا از آتش رها کن اینها چیزهایی است  
که اگر ما باشیم می گوئیم که چهار مرتبه خودش  
آمده شهادت داده این به اصطلاح واجب است  
عقابش بکنیم اما اگر من باشم یکی از این موارد اگر  
بیاید فلان است یک نگاه باید بکنیم دو تا کلمه

صحبت بکنیم به او این را می‌گوییم این دفعه اگر  
آمدی شهادت خواستی بدهی این دفعه حدت  
می‌زنم اصلا از ادای شهادت من آن را نگه می‌دارم  
که به دفعه دوم نرسد نه این که حالا بلند شو برو این  
حرفها چیست که می‌زنی ممکن است کار دست  
خودش بدهد بعدا یک جایی دیگر برود علی کل  
حال چهار دفعه هم شهادت داده چهل دفعه شهادت  
بدهد وقتی که این بر او مترتب نیست چهل دفعه هم  
شهادت بدهد دیگر هر چه می‌خواهد اصلا بزند در  
روزنامه برو بابا چرا چون این در چه وضعیتی بوده  
حالش چه بوده چه جهتی برای او پیش آمده توانسته  
خودش را کنترل کند یا نتوانسته آقا زمین تا آسمان  
مسئله همین گونه که نمی‌زنند بکشند هر کسی را یا  
این که کاری انجام بدهند به همین راحتی که نیست  
قضیه اینها آن چیزهایی است که از لابه لای مطالب،  
تاریخ، ارتباط انسان با بزرگان اینها درمی‌آید به دست  
می‌آید توضیحاتی که ممکن است بعضی از بزرگان  
بدهند وقایعی که ممکن است نقل بکنند تجربه‌ای که  
ممکن است برای انسان پیدا بشود اصلا یکدفعه

می بینی فهم یک فقیه نسبت به یک مسئله یک جور  
دیگر و یک قسم دیگر است و من می دانم مرحوم آقا  
مطالبی داشتند که حتی تا آخر هم بیان نکردند اظهار  
نکردند حتی به من هم نگفتند منتهی اگر زمینه ای  
پیدا بشود یا مثلا یک چیزی این که دائم وقتی  
حضرت تشریف می آورند یأتی بدین جدید این  
بخاطر همین قضیه است طرف یک جور دیگر فکر  
می کرده حالا یک جور دیگر است.